نشحت الناقة د عربد السكران ذ تلمذ له د بعثر القبور
بال وانهاد استرماده — بدمستی کرد مست — شاگردی کرد اورا — بشورانید گورها را

جمهر الشی وهو جمهور الشی زابر الثوب وزاء برنفسه زمو
گرد کرد چیزرا — واو بزرگترین چیزی — برنگ کرد جامه را — خود بزرگ شد — واو

الزنبر زبحر الاسد زعفر الثوب عصفره عسکر الامیر
بغرید شیر — زعفران کرد جامه را — گازبره رنگ کردش — لشکر خواست امیر

س دخس الشی قرطس الرامی هندس وهو المهندس
بپوشید چیزرا — نشانه زد تیرانداز — هندسه کرد — واو هندسه کننده

ش برقش الشی ط قرمط الشی وخط مقرمط ع برقع الدابة
بنگاشت چیزرا — گام خرد زد در رفتن — وخط تنگ وباریک — روی پوش نهاد بر ستور

بزغ اصابعه ف زخرف وهو الزخرف والزخارف ف زابق
آواز بیرون کرد از انگشتانش — بیاراست اورا — واو آرایش — بسیماب اندود

الدراهم زحلق الصبی وهی الزحلوقة مخرق الرجل ل بسمل
درمها را — از بالا غلتید کودک — واین جای غلتیدن — تلبیس کرد مرد — بسم الله گفت

سربله وهو السربال والسرابیل غربل التراب سبحل
پیراهن پوشانید — واو پیراهن — ببیخت خاک را — سبحان الله

سنبل الزرع م ترجم کلامه وهو الترجمان برطم ن طامنه
خوشه برآورد کشت — تفسیر کرد سخنش را — واو تفسیر کننده — فرو کردش

المضاعف آ طأطأ راسه ب قبقب البطن لبلبه على وحه
سرفرو کرد — آواز کرد شکم — انکند اورا بر رویش

ث حثحث المیل فی العین ج عجعج الرجل طلح المضغة
میل فرو کرد در چشم — بانگ کرد — بر انگیخت مرد را — بگردانید

فی فیه بجح الکتاب همهم بالغنم ح زحزحه طحطحه ر
در دهنش — بشست — بانگ بر زد — دور کرد اورا — پراکنده کرد اورا

صرصر البازی غرغر الماء فی حلقه وغرغر بالدواء قرقرت
بانگ کرد باز — آب غرغره کرد در گلویش — غرغره کرد دارو را — بانگ کرد

الحمامة س عسعس اللیل ش خشخش الثوب والسلاح ص
کبوتر — تاریک شد شب — بانگ کرد جامه نو وسلاح

بصبص بذنبه حصحص الحق ض مضمض الماء فی فیه نضنضت
دم را بجنبانید — پیدا شد حق — بجنبانید آب را در دهن — بجنبانید

الحیة لسانها خضخض الماء وغیره وخضخض فی یده وحیة
مار زبانش را — بجنبانید آب ودیگر چیز را — حلق زد بدست خویش

نضناض محرکة لسانها ع جعجعت الرحا زعزعه شعشع الخمر
بانگ کرد خراس — بجنبانیدش — آب آمیز کرد می را

ضعضع الدهر قعقعت الاسلحة دعدع الشی فرقه دغدغ
پراکنده کرد — بانگ کردند سلاحها — پراکند چیزرا وجنبانید

الجفنة ضعضع البناء غ شغشغ الثرید وشغشغ الرمح فی المطعون
کاسه را — بجنبانید نیزه را در خسته

ف رفرف علیه ورفرف الدیک حول الدجاجة سفسف العمل
رحمت کرد بروی — گرد برگرد ماکیان گشت خروس — لهانیم کرد کار را

وامر سفساف کفکفه امراة مهفهفة ق بقبقت الحمامة
باز داشت اورا — زن باریک میان — بانگ کرد کبوتر

وبقبق الکوز فی الماء رقرق الماء شقشق العصفور نقنق
آواز کرد کوزه در آب — برلخت آب را — بانگ کرد گنجشک — بانگ کرد